

حرکات اسلامیت بر باد کن دولت روس، شامل گزارش‌های خبری مربوط به واقعه حمله روس‌ها به حرم امام رضا علیه السلام در دهم ربیع الثانی ۱۳۳۰

به کوشش رسول جعفریان

ماجرای حمله روس‌ها به حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام تأثیر عمیقی در روح و فکر و جان مردم ایران گذاشت. این تجاوز آشکار سبب شد تا برای دست کم بیست سال، مردم ایران از آن رخداد به عنوان یک فاجعه دینی یاد کرده و یادش را با اشعار مختلف و حتی اشعار سینه‌زنی و برگزاری مراسم نوحه‌خوانی حفظ کنند.

این ماجرا از یک سو ریشه در مسائل داخلی ایران و رویدادهای پس از مشروطه داشت و از سوی دیگر به منازعات روس و انگلیس در ایران مربوط می‌شد. روس‌ها در تلاش برای بازگرداندن محمدعلی شاه به سلطنت بودند و این اقدام آنان با اعتراضاتی روبرو شد که بخشی نیز در مشهد سروسامان می‌یافت. تلاش روس‌ها برای فرونشاندن این شورش با حمله به متحصنانی که در حرم پناه گرفته بودند صورت گرفت. این حمله حوالی ساعت سه بعدازظهر روز شنبه دهم ربیع الثانی سال ۱۳۳۰ (فروردین ماه ۱۲۹۰) آغاز شد. روس‌ها با استفاده از توپ‌های سنگین یورش آورده و بسیاری از مردم و زوار را کشتند.

درباره این رویداد گزارش‌هایی در حبل‌المتین منتشر شد که بخش عمده آنها را در اینجا ملاحظه خواهید کرد. اما پیش از آن به نشریه دیگری اشاره می‌کنیم که با عنوان مصیبت‌نامه منتشر شده و حاوی اشعار فراوانی در باره این رویداد است. شگفت آن که مصیبت‌نامه در سال ۱۳۴۶ ق یعنی شانزده سال پس از این رویداد در کرمان منتشر شده است. متن آن را خود در مقالات تاریخی دفتر ششم به چاپ رسانده‌ام. اما آنچه در اینجا آمده است، رساله‌ای است مستقل که شامل دو بخش است. یک بخش مقدمه آن است که شرحی در باره این ماجرا به دست داده و بخش عمده آن که در پی آمده، گزارش‌هایی است که کسانی

از مشهد برای جبل المتین کلکته فرستاده‌اند و در آن منتشر شده است. گردآورنده این کتابچه حسینقلی تبریزی است. وی در چند سطر شرح این اقدام خود را بعد از نامیدن کتاب به «وقعه دلسوز طوس» یا «حرکات اسلامیت بر بادکن حکومت روس»، چنین نوشته است:

در تسوید این رساله سوای از نشر مصائب وارده بر مرقد منوره حضرت ثامن الائمه و حفظ استقلال دولت قدیمه منظوری نمی‌باشد. در مقابل این خدمت ناچیز فقط از محضر قارئین کرام استدعای آن دارم بدون ملاحظه حقارت شخص مسود در مندرجات آن نظر عمیق فرموده، و پس از مطالعه به جاهای دیگر بفرستند و به اشخاص دیگر بخوانانند. «الحاج حسینقلی تبریزی»

نویسنده یک مشروطه خواه معتدل است که ضمن ستایش از اصل مشروطه، از مشروطه نمایان بی دین هم بدگویی کرده است. نوع نگاه او در مقدمه نیز جنبه دینی داشته و رویداد حمله روسها را از این زاویه و بیشتر در مشابهت با واقعه کربلا مقایسه می‌کند. این کتابچه و مقدمه آن شش ماه پس از حمله یعنی در شوال سال ۱۳۳۰ فراهم آمده است.

وقعه دلسوز طوس

یا این که

حرکات اسلامیت بر بادکن حکومت روس

اگر چه کافه مسلمین ساکنین کره ارض بطور اجمال از وقعه الیمه مشهد مقدس رضوی (ع) که با دست مأمورین حکومت جابره روس، مغایر احکام کتب اربعه، خارج از قوانین مذهبی عموم ملل متدینه واقع گردیده، مستحضر بوده، و وقوف به هم رسانیده‌اند، ولی از آنجایی که پارلمان ایران مسدود و روزنامه‌ها که ناشر حوادث و آئینه وقایع می‌باشند، در مملکت مشروطه ما توقیف شده، تفصیل این حادثه هائله تالی وقعه دلخراش کربلا، چنان چه باید به گوش مسلمانان با دیانت نرسیده و معلوم ایرانیان باحمیت نگردیده است؛ و الا بایست بود کافه مسلمانان خاصه ایرانیان مانند برادران ساکنین هندوستان همان روز مشوروم را مثل روز عاشورا یوم مصیبت کبری قرار داده، به مظلومیت آن حضرت و بی‌کسی اسلامیت گریسته، و برای اخذ ثار با جان و مال می‌کوشیدند.

لذا این بنده به مقتضای دیانت و سائقه ملیت و اسلامیت، فریضه ذمت شمردم که با نشر مکاتیب و درج مقالاتی که در روزنامه مقدسه جبل المتین انتشار یافته و پرده از روی معاملات وحشیانه و حرکات اسلامیت شکنانه حکومت روس و مسببین این واقعه ناگوار برداشته است، نظر اسلامیت و دیانت کافه مسلمانان جهان به ویژه ایرانیان که طواف کننده خاص آن آستان ملائک پاسبان می‌باشند، جلب نموده و از اهمیت حادثه هائله و عظمت مصیبت که به واسطه اهانت و تحقیر بدان مقام عالیه و بر آن بزرگوار وارد گردیده، خاطر هم‌کیشان خود را مستحضر داشته باشم تا این که بهانه عدم وقوفی، دامن گیر تشبثات اسلامیت پرستانه‌شان نگردیده، با رفع نفاق و واژگون نمودن بیدق شقاق، درصدد تعمیر قلب مبارک آن مهر درخشنده سپهر امامت درآمده، و هنوز که فرصت باقی است، جبران مافات را نموده باشند.

به عقیده عموم اسلامیت پرستان و دوستداران ایران، خلاصی و نجات ایرانیان از این پرتگاه بی‌پایان در

تهیه اسباب اتفاق و علی‌رغم شَرذِمَةُ خائنین وطن و دشمنان اسلامیت خواستگاری افتتاح مجلس شورای ملی از حکومت حاضر می‌باشد و بس.

ایرانیان دانسته باشند از آن‌جا که شالوده کافه حکومت‌ها بر اساس مطلقیت گذاشته شده و طبایع‌شان مألوف با استبداد است، هرگز دیده و شنیده نشده که یک حکومت مطلقه و یا یک سلطنت مستبد با صرافت طبع و میل خود (سوی امپراطور متوفای ژاپن) آزادی خدادادی و سرپرستی فطری را بر ملت خود بخشیده ترک استبداد و مطلقیت گفته باشند، مگر این که یکی از دو سبب وجود خارجی پیدا کرده، طوعاً و کرهاً مجبورشان به تبدیل اراده اولیه و ترک حکومت مستبد نموده باشد.

هرگاه اغماض نکرده باشیم اذعان خواهیم کرد که یکی از آن دو سبب علم است که قوم باکیاست ژاپون را در نظر میکادو امپراطور عالی‌جناب خودشان شایسته‌ترین مقام مشروطیت جلوه‌گر ساخته، بدون تزییق امر خارجی، بالطوع و الرغبه، باب سعادت و ترقی را به روی ملت خود گشوده، به ترقیات غیر قابل‌الانکار امروزه نائلشان نمود، یعنی هرگاه ملت ژاپون عالم نبوده و لیاقت خودشان را اثبات نمی‌کردند، میکادو با وجود آن همه سلامت نفس که حائز بوده و در میان ملوک و سلاطین عصر خود در ملت‌پرستی و رعیت‌پروری موقع ممتازی پیدا کرده بود، خلعت آزادی بر قامت ملت خود نمی‌پوشانید.

بلی قامت راست ببااید که شود قابل زیب

[۶]. سبب دوم، ظلم است که جامعه صبر و شکیبایی یک ملت و قوم را چاک کرده تا آن‌که به مقام استرداد حقوق منصوبه و خلاصی از قید اسارت درآمده و درصدد تبدیل حکومت کیفی می‌باشند. اگر چه در این قرن‌های اخیر، بسیاری از ملل گره به سبب همین ظلم و تعدی که از حکم‌داران جابر و سلاطین جائر نسبت بر ایشان وارد شده، دچار بسی انقلابات گردیده‌اند که ذکر تاریخ و احوال هر یک از ایشان را فصل مُشبع لازم دارد که مافوق اطلاع عاجز بوده، و قلم من قادر بر تحریرش نمی‌باشد. ولی در این مختصر فقط اکتفا به ذکر احوال دو قوم آسیایی که ماضی و حالشان مشابَهت تامه به همدیگر داشته، و وقایعشان تالی یکدیگر می‌باشد، خواهم نمود که یکی از آن ملت نجیب عثمانی بوده، بعد از تحمّل به ظلم‌های طاقت فرسای سی و دو ساله پادشاه خونخوار، عبدالحمید و اطرافیان نابکارش که در کشتن نفوس ذکیه و هتک نوامیس نزیبه آن ملت نجیبه ذره‌ای فروگذاری نمی‌کردند، عاجز از تحمّل گردیده، خلاصی از قید اسارت را در اسارتی آن ماحی بنیان عدالت دیده، رعد غضب ملیت به غریدن درآمده، سیل انتقام، خروشیدن گرفت، با کندن شجره نحس استبداد و فرود آوردن آن مجسمه جور و بیداد از بالای سریر ظلم و عناد، ایام شرّ و فساد را خاتمه داده، حکومت [۷] مطلقه را مبدل به مشروطه نمودند. قوم قدیم ایران است که با وجود آن همه تشعشع تاریخی و محافظه شرف قومیت، توالی جور و ستم اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، آن سدکننده باب ترقی و معرفت به روی ایرانیان و اوایل حکومت مظفرالدین شاه، بر باد دهنده هستی ایران به یکبارگی اثر عدالت را از صفحه خاک ملک کیان مفقود داشته، نوامیس ذکیه با دست منیجه‌ها مهتوک [= رسوا] و بی‌توت یک شبه با پسران بقال، اعتبار قومیت و شرف استقلال را از نظر انداخته، بدبختی ایرانیان حد نصاب را طی نموده و فضای صبر و شکیبایی بر آن قوم صبور و متحمّل تنگ گردیده، کار به جایی انجامید که

برای نجات از این بدبختی و خلاصی از زیردستی فقط به ایجاد یک ادارهٔ عدلیه جهت حفظ حقوق بشریه قناعت نمودند؛ چنانچه در مقدمهٔ انقلاب منظور همه هموطنان گردید، ولی عاشقان دیدار عروس مشروطه که سال‌ها انتظار همچو روز را کشیده و مترصد وقت بودند و هر وقتی که می‌خواستند دم از آزادی زده و سخن از مشروطه سرایند با نسبت باب‌گری و بی‌دینی متهمشان نموده با قتل و تعزیت و زجر و تذبذب تهدیدشان می‌نمودند، فرصت را غنیمت شمرده تدارک انقلاب محدودی را در پایتخت حاضر نموده، و بعد از این که زمان را موافق و زمین را مساعد دیدند، انقلاب محدود را با سرعت برقی که عموم را به حیرت انداخت به کافهٔ [۹] ولایات توسیع داده، به همان نهجی که تاریخ ثبت نموده و بعد از این هم ضبط خواهد نمود، تمام مردم ایرانی داخلی و خارجاً اظهار نفرت از حکومت مطلقه نموده، درخواست سلطنت مشروطه را کردند. و از آن جایی که پادشاه وقت (مظفرالدین شاه طاب ثراه) در ایام ولیعهدی کام خود را از لذاذد حکومت کیفی برداشته، و عمر خود را در عیش و عشرت گذرانیده بود، چندان مانل به حکومت مطلقه که با زحمت و مشاق توأم است نبوده، و از یک طرف هم هیجان عمومی و همراهی علما و مجتهدین نواب امام (ع) را منظور داشته، کرها و برای خوش گذرانیدن چند روزه عمر خود، منشور سلطنت مشروطه را امضا نموده با آن دبدبه و شکوه که عموم جهانیان را دچار شگفت و حیرت نمود، پارلمان را با دست خود افتتاح فرموده، ایرانیان را غریق مسرت و انبساط داشت.

ولی باید حکم کرد، از بدبختی ایرانیان بود که آخر عمر آن مغفور با ابتدای مشروطه مصادف گشته و از آن جایی که حکمران خلف مشارالیه هنوز اعتیاد به سلطنت مشروطه نکرده، و اطرافیان هم که از مزایای مشروطه کما بلیق واقف بوده و منافی با منافع خودشان می‌دانستند، بر ضد ارادهٔ آزادی وادارش نموده و بدبختانه حاضرکنندگان انقلاب و مؤسسین اساس مشروطه، اگر چه نظریاتشان [۱۰] در آن باب قابل تمجید بوده و شایان تقدیر کافهٔ طرفداران انصاف گردیده بود، از عدم تجربه در عملیات فعلی که بایست بود، قبل از این که مشروطه حاضرهٔ فرانسه و انگریز را که نتیجهٔ اقدامات و تشبثات عالمانهٔ دوپست و سیصد سالهٔ شان بوده، و بهای خون ملیونها نفوس بود، در مملکت ایران تطبیق نموده و بر اهالی جاهلش بقبولانند، متوسل به مقدمات مشروطهٔ فرانسه و سایر دول گردیده، به تنویر افکار اهالی سعی نموده و یک مشت قشون نظامی را (چنانچه برادران عثمانی این اقدام را نموده و در سایهٔ قشون، مشروطه را تحصیل کرده و از شر مجاهدین خلاص شده و با همین قوت مشروطه را هم محافظت می‌نمایند) با خودشان متفق داشته، علاوه بر این که به حزب آشوب‌طلب و یغماگر مجاهد نمایان که استقلال شش هزار ساله در نظرشان به دانهٔ ارزن نمی‌ارزد، محتاج نگردیده و جلوگیری از هجوم و اختلاف بعضی ملانمایان و مفتخوران که قشون طبیعی حکومت مستبده و مطلقه می‌نمودند نشد، مؤید حرکات استبدادکارانه و معاملات جبارانهٔ محمدعلی شاه و اطرافیانش گردیدند.

بلی با قوت قلب، به آقایان زمامداران امور حکومتی و پارلمانی که حیات استقلال و شرف قومیت سپرده به دستشان بود، عرض می‌کنم، هرگاه افکار عمومی را دخیل در پیشرفت امر مشروطه دیده و بهانه‌جویی و منتظر [۱۱] وقت بودن همسایگان را منظور داشته، آسایش را علت غایی نیل به مقصد می‌دانستند، بایست بود قبل از

شروع در عمل، قشون نظامی را با خودشان همراه نموده باشند تا این که پادشاه را رام به امضای اوامر پارلمانی دیده، و از آن جایی که اطرافیان طمّاع و بعض مجاهدین آشوب طلب و یغماگر و صاحبان تیول و مستمری که دچار تنسیقات شده بودند در بالای سر خودشان یک قوه فوق العاده که تهدیدشان می نماید می دیدند، هرگز یارای نفس کشیدن نداشته و بر همچو روز سیاه مبتلا نشده و استقلالمان تباه نگردیده، شیرازه انتظام شیراز از هم نپاشیده، دارایی و نوامیس تبریزیان به باد زرفته، ثقه الاسلامها و ضیاءالعلمها و محترمین تبریز بر سر دار انتقام روسها نشده، و ضیاءالدولهها به سائقه حمیت در قونسولخانه دولت متمدن انگریز خود را انتحار نکرده، و وقعه دلسوز مشهد رضا(ع) که ثانی واقعه جگرخراش کربلا بود، واقع نمی گردید.

نی غلط گفته و تشبیه ضد بر ضد نمودم. کی و کجا واقعه اسلامیّت بر باد کن خراسان با حادثه هائله کربلا قیاس پذیر بوده، و می توان به همدیگر تشبیه کرد؟ برای این که عقیده قاطبه مسلمانان جهان و منصفین نصارا بر آن است که وقعه دلسوز کربلا با آن همه فجاعت، یگانه سبب پایداری اسلام و بقای شریعت حضرت خیرالانام (ص) گردیده و باعث قوت و اعتلای مذهب حنیف جعفری (ع) بوده است.

ولی هرگاه با نظر [۱۲] حقیقت بین اسلامیّت و تشیع در احوال ملالت اشتمال خراسان نگرسته و آن گنبد مشبک با گلوله های توپ شراپنل روس که مطلع انوار آفتاب جهان تاب و آن حرم محترم که مطاف ارواح انبیاء و اولیاء بوده و زیارت گاه ملائک می باشد، سالدات های روس بی باکانه داخل شده، چنان چه از مقالات ذیل معلوم پیروان آن مهر منیر آسمان امامت خواهد شد با دریدن شکم های زنان بی پناه و کشتن مردان بی گناه در هتک احترام حرم مقدس از هیچ گونه ظلم و اعتساف دریغ نکرده اند، در پیش چشم مجسم داشته باشیم از تصدیق این که واقعه جگر سوز مشهد مقدس رضوی (ع) که در تاریخ هیچ ملت و قوم امثالش دیده نشده ثلمه عظیم بر دین مبین اسلام وارد آورده و حقارت بزرگی که جبرانش حاصل نمی شود الا با ریخته شدن خون کافه مسلمانان روی زمین خودداری نخواهند نمود.

آیا بعد از حاصل نمودن این همه تجربیات تلخ از خوردن ضربه های استقلال شکن و مقاومت و تحمل به تطاولات اسلامیّت بر باد کن دشمن و شرف قومیت و ملیت شش هزار ساله را بازیچه اغراض و حصول آمال بعضی وزرا و وکلای سراپا شین دیدن، خلاصه ایران و ایرانیان زبون، پنجه خونخوارانه معدودی از وطن فروشان مشاهده نمودن روا می باشد به خواب خرگوشی رفته و به تسویلات چند نفر [۱۳] دین فروش و روس پرست گول خورده و به آسایش موقتی باور کرده از استقلال با شرف ابدی دست کشیده دارند یا این که از حرکات نازیبا و مغایر اسلامیّت قلیلی از مشروطه نمایان بی دین که لکه مشروطیون حقیقی بودند منجزر شده از حیات دائمی با عزت قهر نموده باشند.

برادران عزیزم! هموطنان محترم! من در اینجا از حسن مشروطه و قیح استبداد و حکومت مطلقه سخن نسروده، و این که برخی پست فطرتان و دون طبیعت، کسوه مشروطه خواهی را در بر کرده داخل مره نیک سرپیره و مشروطه طلبان پاک طبیعت گردیده با حرکات زشت از قبیل یغماگری و قتل عجزه و هتک نوامیس و شرف اعزه و ارتکاب مناهی علی ملاء الناس که باعث نفرت عامه از مشروطه مشروعه گردید، حرف نزده و در این که بعضی ملانمایان دنیا پرست که به جهت تأمین معیشت و محافظه ریاست،

شَقِّ عِصایِ اسلامیت و ایرانیت نموده، باعث سفک این همه خون‌های ناحق گردیده، نائره نفاق و شقاق را بین‌الاهالی مشتعل ساخته، نتیجه اعمال سوءشان فاجعه جگرگداز مشهد و به یغما رفتن کتابخانه مقدسه حضرت ثامن الائمه (ع) که مشحون از کتب نادر الوجود گران‌بهای آنتیک بود و می‌توانست دولت و مملکت اسلامی ما را از قرض‌های خانه برانداز آن هم با آن شرائط مملکت بر باد ده نجات بدهد [۱۴] زینت موزه دولتی و کتابخانه امپراطوری شد، سخن‌سرایی نخواهم نموده، و پیرامون اعمال سوء و کلای پانزده میلیون ایرانی نگردیده و از اینکه مغایر وظیفه مودوعه، پارتی بازی آغاز نموده و به خیال حکومت و اجاره‌داری اوفتاده، مدت چهار سال تالار دلنشین بهارستان را معطل نموده، یک قانون صحیح که به حال ملت بر خورد از مجلس بیرون نکردند، و این که وزرای هر دوره، علی‌رغم وکلا، ولایات را بی‌حکومت داشته، اسباب هرج و مرج را تولید نموده، بهانه به دست اجانب دادند بحث نخواهم کرد.

ولی این قدر به نام مقدس وطن از شما ایرانیان، از مجتهدین عظام و حامیان دین مبین اسلام گرفته تا رؤسای عشایر ذوی‌العز و الاحتشام و تجار ذوالاحترام و اعیان و امرای والا مقام و زراع ذوالاکدار و الآلام استدعای عاجزانه به طریق الحاح و لایه می‌نمایم، بعد از این که شما ایرانیان را مقتضیات زمان ثابت و محقق نموده که ایرانی باید با حفظ قومیت و استقلال سلطنت خود زیست نموده و با محافظه آداب اسلامی و مطاوعت به احکام قرآنی و اوامر آسمانی، ملیت خود را ابراز خواهد نمود، چرا بی‌حسی اظهار نموده، متوسل به اسباب استحصال این نعمت رایگان که از پدران و نیاکانتان ارث مانده و مفت می‌خواهند از دست شما بر بایند نشده، با وجود این که والا حضرت آقای نائب السلطنه [۱۵] دامت شوکت در هنگام حضر و اثنای عزیمت سفر، به واسطه یادداشت‌ها به وزای عظام تأکید در لزوم و سرعت انتخاب به طور صحیح فرموده، سخنی از انتخاب نرفته و اثری از حرکت هیچ یک از طبقات شما ایرانیان محسوس نمی‌شود.

آنفاً عرض شد که هیچ کدام از حکومت جهان دیده نشده که با میل خود حقوق ملی را تسلیم صاحبانش نموده باشد، مگر در تحت سببی. و هرگاه فرض کنیم اعضای حکومت حاضره، اشخاصی باشند صاحبان نفس سلیم و از هر قسم شائبه غرض مبرا بوده و مصمم هم بوده باشند که حقوق شما را تسلیم نمایند، با این حال بی‌حالی که از علائم عدم لیاقت می‌باشد و با مشاهده این بی‌حسی و درماندگی که از آثار عدم وقوف به مزایای آزادی و محسنات استقلال و خودمختاری است، آیا ممکن است حکومت حاضره با آن که در میانشان بعضی اشخاص هستند که جداً علی‌رغم تأکیدات والا حضرت دامت شوکت، راضی به عود حکومت مشروطه و مشروعه نیستند، حقوق ارثی شما را تسلیم نمایند. هیهات!

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

تا نبارد ابر کی خندد چمن

هموطنان عزیزم! شاید در میان شما بعضی اشخاص کوتاه‌بین و صاحبان افکار سقیم که با دلایل غیرموجه که در مقابل [۱۸] جریان طبیعت منفی و بلا اثر است از قبیل این که سلطنت استبدادی و مطلقه سابقه عود خواهند نمود و یا آن که به آسایش موقتی راه‌ها و به رونق بازار تجارت مختصری در سایه اشغال روس‌ها قناعت نموده و چشم پوشی از سعادت ابدی که در پایداری حکومت مشروطه است نمایند، پیدا

شده، منافای شمیمهٔ مرضیهٔ ملل حیّه و اقوام مستقلهٔ خموشی و ورزیده از مطالبهٔ حقوق صرف نظر نموده، و درصدد جبران مافات نبوده باشند، چه فکر باطل و چه خیال بی شرفانه.

هموطنان عزیزم! به خدای لاشریک قسم و به وجدان پاک سوگند، دیگر عود استبداد اولی که خون مردم را خورده به راحتی می‌گذرانیدند، محال و بنایش پایمال گردید و این ایام ذلت انجام که محصول بی‌حسی و بی‌حمیتی ما ایرانیان بوده و به عقیدهٔ بعضی کوتاه نظران دین‌فروش و روس‌پرستان کافرکیش ایام آسودگی و راحتی است، زود سپری گشته، در عقبش یک دورهٔ محنت و غم پدیدار خواهد شد که تجارت منحصر به تجار روس و زراعت کاملاً به رعایای او مخصوص گردیده، سر سروران را کوفته امتیازات ایلی و فامیلی را از دستشان خواهند گرفت.

ای ایرانیان! ای علمای اعلام! ای وزرای عظام! و ای رؤسای عشایر و ایلات! هرگاه می‌خواهید در تحت لوای اسلام و محافظهٔ شرف قومیت خودتان زیست نموده و در میان [۱۹] ملل و اقوام سربلند باشید، تجربه‌ای که از واقعات روزمره فرموده‌اید کافی است. از ماضی عبرت گرفته و از استقبال بهراسید و به حبل‌المتین اتفاق و اتحاد متمسک بوده، رفع شقاق و نفاق را نموده و ترک اختلاف که شما ایرانیان را هر آن به طرف اضمحلال نزدیک می‌نماید گفته، مادامی که در عرض این پنج سالهٔ انقلاب، خادم را از خائن و مفسد را از مصلح، متدین را از بیدین تشخیص داده و تفریق نمودید، آخرین چارهٔ استخلاص که تسریع انتخاب به طور صحیح و افتتاح مجلس شورا است از حکومت خواسته و در تشییع قوائم حکومت ملی و تزیید قوهٔ نظامی سعی نموده باشید، بس است لجاجت و کافی است غفلت. الجآت زمان و مقتضیات طبیعت هیچ قومی را این بی‌حسی و رخاوت شما به یکبارگی منجر گردیده، عوض این که حمایت از استقلال شما نموده باشند اعلام لایق اضمحلال بودن شما را امضا کرده و بر قابل انقسام بودنتان حکم داده شوند.

و در ختام عریضه، متمسک به دامن حمیت و مردانگی ایلات و عشایر جنگاور خودمان که اتحاد و اتفاقشان علت غایی بقای استقلال ایران و شقاق و نفاقشان موجب محو و اضمحلال دولت شش هزار ساله است عاجزانه به نام مقدّس وطن [۲۰] که محل آسایش آن حامیان طبیعی و حارسان حقیقی ایران است، استدعا می‌نمایم زیاده از این خواری و ذلت ایرانیان را روا ندیده و بیشتر از این موطن آبا و اجداد خودشان را لگدکوب سم ستوران اجانب نخواسته باشند. ایل جلیل شاهسون خوب ملتفت بوده، ارجاع نظر به ماضی خودشان نموده باشند، این امتیاز خاص شاهدوستی که آن ایل با احتشام حائز بوده‌اند حاصل نشده، مگر در مقابل خدمات وطن‌پرستانه و اقدامات جانسپارانهٔ اجداد کرام و نیاکان نیک فرجام آن ایران نژادان پاسبان ثغور اسلام نسبت به پادشاهان سلف ایران که در هر موقع و هنگام توجه فلاکت به استقلال وطن عزیزشان، با اظهار شجاعت و ابراز صداقت در دفع تهلکه کوشش نموده‌اند، از طرف سلاطین ایران ملقب به لقب شاهسونی گردیده و کافهٔ افراد ایرانی خاصهٔ آذربایجانیان، همیشه خدمات سابقهٔ آن خادمان وطن را منظور داشته شئونات ایلی شان را مرعی‌الاحترام دانسته‌اند.

ولی متأسفانه در اواخر سلطنت قاجاریه عیاشی سلاطین به یکبارگی اعتبار و شرف استقلال شش هزار ساله را در نظرشان حقیر داشته، شما قوم نجیب و جنگاور را به جای این که برای مدافعه از دشمنان

خارجی تربیت داده باشند راحتی چند روزه خودشان را در القاء اختلاف مابین عشائر، خاصه میان شما ایل جلیل شاهسون دیده، از این رو در نظر [۲۱] اجانب شما را وحشی و قطاع‌الطریق جلوه‌گر ساخته و نتیجه این اختلاف و نفاق فیما بین شما موجب بسی خونریزی‌ها و هتک نوامیس نسبت به برادران و همشیرگان خودتان گردیده و در پیش هموطنان خود، علی‌رغم آن همه توجه، منفور شده بودید، حال که خون ایرانیّت در عروق جوانمردی و حمیّت‌تان به جوش آمده، سینه سپر ساخته مدافعه از دشمن استقلال ایران می‌نمایید، با تبدیل مسلک سابقه اجتناب از یغماگری و تعرّض به نوامیس همشیرگان خود، به هر جا که داخل شدید می‌توانید جبران مافات را نموده، به دشمن خارجی غالب آمده و از هموطنان دلجویی نموده باشید. هرگاه خواسته باشید از حال پرملال وطن به خوبی مطلع باشید، اینک خبرهای موثق ذیلاً معروض می‌شود، به دقت ملاحظه فرموده باشید.

والسلام علی من اتبع الهدی

غرة شوال ۱۳۳۰

اقل الحاج حسینقلی تبریزی

نقل از نمره ۴۲ سال نوزدهم حبل المتین وقایع نگار ما چهاردهم شرح حال

در جمله شهر خاوران سنگی نیست / کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست

خدا شاهد است سه شبانه روز می‌گذرد که گریه‌ام قطع نشده و اشک چشمم مجال عریضه نگاری نمی‌دهد. حضراتی که با اسم هواداری محمد علی به اشاره روسان دو ماه بود در آستانه مقدسه متحصن و شب‌ها در محلات بنای دزدی و غارت و آدم‌کشی را گذارده بودند، و همه جا معلوم گردید که به اشارات سرّی بوده است در آن ضمن محقق شد محمدعلی مراجعت کرده علما جمع شده و چند مجلس متحصنین را نصیحت کردند که حالا که آن مرد رفته شما هم متفرق شوید که بی‌نظمی شهر موقوف و حرم رضوی محترم ماند در هر مرتبه منشی و ناظر و آدم‌های ژنرال قونسل دولت روسیه رفتند و حضرات را ملاقات محرمانه نموده قوت قلب دادند که متفرق نشوید. از ابتدا هم [۲۳] یوسف خان و نایب علی اکبر از قونسل خانه روس بیرون آمده و چادر هواخواهی محمدعلی را برافراشته بودند. از اتفاقات روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی جمعی از متحصنین می‌روند به طرف محله سرآب به استقبال شجاع التولیه که می‌گفتند به همدردی آنها به آستانه می‌آید، در خیابان علیا مصادف با نایب حبیب کمیسری سابق پلیس شده او را مقتول می‌سازند. سپس دویست نفر پلیس به ارگ رفته که از ایالت اجازه تفرقه متحصنین را بخواهند. فوراً ایالت بنا بر تعهدی که با روسیان نموده بود، به قونسلخانه روس رفته استعفا می‌نمایند. روز دیگر از طرف جنرال قونسل، اعلانی چاپ منتشر نمودند که سه روزه متحصنین متفرق و خلع اسلحه نمایند و از طرف

خودشان جنرال ژاریکوف را رییس قشون و خارانوف را رئیس نظمیه قرار دادند. باز علما به مسجد رفته و متحصنین را موعظه و نصیحت کرده قرار دادند، متفرق شوند، از آن طرف اجزاء قونسولخانه با تلفون طور دیگر به آنها وا نمودند تا اینکه روز جمعه نهم علما بالتمام در منزل میرزا عبدالرحمن مدرس از صبح تا شام مذاکره نموده، حکم قطعی نوشته، همه مهر کردند که الیوم بر عموم متحصنین واجب است که خلع سلاح و عموم کسبه و تجار باید دکاکین خود را باز نمایند که رفع فتنه شود و اسباب هتک احترام بست مقدّس و سفک دماء مسلمین [۲۴] نشود و صورت این حکم را به تمام مراکز لازمه فرستاده مردم بینی و بین الله اطاعت کردند.

صبح شنبه دهم دکاکین باز شد و متحصنین هم اسلحه خود را ریختند و در این گفتگو بودند که از جنرال قونسول به توسط علما اذن بخواهند که اسلحه در یکی از حجرات صحن مقدس گذارده، لاک و مهر تولیت و جنرال قونسول بشود تا یک ماه دو ماه که شهر کاملاً امن و امان گردد. آن وقت به صاحبانش رد کنند. جنرال قونسول روس که کار را خاتمه دید با دست های سرّی و علنی خود مبلغی وجه میان چند نفر زنان بی سر و پای هرزه پخش نموده، ظهر همان روز ریختند توی بازار و با چوب کسبه ها را زدند که دکانهها را ببندید. همین هیاهو را روسها بهانه کرده، دو ساعت به غروب مانده یک مرتبه این شهر را آتش باران و تمام عمارات آستانه و مسجد را گلوله ریز کردند.

نمی دانم در یک ساعت و نیم چگونه این اسباب را که در دو هفته نمی شود فراهم نموده فراهم کردند (عقلای دنیا خوب می دانند). آن چه معلوم شد چهار عرّاده توپ مسلسل در پشت بام بانک خودشان که پنجاه قدم از مسجد گوهرشاد فاصله دارد با سنگرهای معتبر حاضر شده بود، سه عرّاده توپ مسلسل در پشت بام مدرسه سلیمان خان، چهار عرّاده توپ مسلسل [۲۵] در پشت بام کاروانسرای ملک بالا خیابان، چهار عرّاده توپ چهار تیره و پنج تیره در پشت بام نظمیه، سه عرّاده توپ شریپل در میدان ارگ، سه عرّاده توپ شریپل در گل ختمی سمت جنوب شهر، دو عرّاده توپ شریپل بزرگ در دامنه سنگی غربی شهر، چند عرّاده توپ مسلسل در پشت بام کاروانسرای حاجی اللهوردی خیابان سفلی، دو عرّاده توپ شریپل در اراضی متصل شرقی شهر، دو عرّاده توپ شریپل در اراضی محراب خان شمالی شهر. هنوز هم توپهای مسلسل در خیلی از جاهای شهر بوده که ذکرش مورث اطناب است.

اجمالاً دو ساعت به غروب مانده روز شنبه دهم تمامی این توپها از همه نقاط یک مرتبه بنای گلوله باری و آتش فشانی رو به گنبد مطهر گذاشتند. بدیهی است حالت زن و مرد و صغیر و کبیر این شهر که ابدأ مترقّب چنین وقعه نبوده، چه خواهد بود؟ بسی زنها غش کردند و بسی حوامل سقط کردند. چه مردمان بسیار که در کوچ و بازار و خیابانها و صحن و مسجد بی خبر هدف گلوله شدند.

این بمباردمان یک طرفه همان طور دوام داشت تا نیم ساعت از شب گذشته که جمع کثیری سالدات و قزاق با چند عرّاده توپ از خیابان علیا وارد صحن عتیق شدند، و در جلو پنجره فولاد از میان صحن مقدّس توپ مسلسل را به توحید خانه مبارکه و حرم مطهر بستند. چه اشخاص در [۲۶] توحید خانه و مقابل ضریح مقدس مقتول شدند.

داخل عمارات مبارکات شده با چکمه‌ها از ضریح مقدس بالا رفتند. قبه‌ها و سر طوقهای جواهر و فرش و پرده هر چه بوده از دارالسیاده و دارالسعاده، طلا و نقره درها و شمشیرهای مرصع و کشکول مرصع سلاطین قدیم و جواهرات همه را بردند. چهل چراغها را در هم شکستند.

داخل مسجد گوهرشاه شده، جمعی را هم آنجا کشته و درب مدرسه میرزا جعفر را شکسته، تمام حجرات طلاب را غارت کرده، بازار زرگرها و جواهریها و صرافها را تمام شکسته و غارت نمودند.

از آنجا دو ساعت از شب رفته توپها را آورده در صحن جدید را که بسته بوده است با توپ شکسته داخل شده، و جمعی را کشته و غارت نموده‌اند. دکاکین بست را که خلاص کرده، داخل مدرسه خیرات خان شده، حجرات آنجا را هم غارت کرده، کشیک‌خانهٔ خدام را چاپیده، خدام و طلاب و زوار را تمام در صحن جمع کرده، اطرافشان را سالدات محاصره نموده و دوشبانه روز اطراف صحن مقدس و عمارات مبارکات را ملوث ساخته؛ بسیاری از اطراف گنبد و گلدستهٔ مسجد و حرم محترم و سردرها به ضرب گلوله توپ ریخته، آن قدر از خانه‌های شهر خراب شده که عاجلاً به احصاء نیاید. به اندازه‌ای مردم بی طرف هدف گلوله شده‌اند که هنوز جنازهٔ دویست نفر بعد از سه روز در صحن به زمین مانده است [۲۷]

از همهٔ عجب‌تر این است که رؤسای متحصنین مثل یوسف خان و محمد خان و محمد خان و قریش آبادی و حسین خان تبریزی و هادی خان عراقی و کریم و کیل و محمد علی و کیل و نائب علی اکبر خان و نائب علی خان و غیره و تفنگچی‌های آنها احدى گرفتار نشده، معلوم نیست از کجا آنها را فرار داده‌اند. این است که مردمان زیرک در این مقام اندیشه‌ها دارند و نکته‌ها ملتفت می‌شوند. خداوند به فریاد مسلمانان برسد، رخنه‌ای بزرگتر از این تاکنون در اسلام واقع نشده است.

از قراری که تخمین می‌کنند هشت میلیون لیر اموال و جواهرات آستانهٔ مقدسه غارت شده و همین قدر هم دکاکین کسبه و تجار و پولهاشان و اموال مردم بی نوا رفته است، هنوز جزئیات امور به دست نیامده، قزاقها و سالداتها در صحن و بازارند و کسی جرأت آمد و شد ندارد.

می‌گویند امروز از طهران به قونسول انگلیس تلگراف شده است که اولاً جهت و سبب این اقدام روسها را معلوم کنید. و ثانیاً مقدار ضرر و خسارت مردم و تلف نفوس و خرابی آستان قدس و غارت آنجا را معلوم نموده، اطلاع دهید؛ ولی گمان نمی‌کنم که چنین حسی هم در این کابینهٔ موجود باشد. می‌شنویم در نیشابور در قوچان و جاهای دیگر هم:

در هیچ قدم و هیچ فرسنگی نیست کز خون شهیدان به زمین رنگی نیست [۲۸]

مرثیه در واقعات اسلام سوز خراسان» و «توسل به امام عصر (عج)» «اثر خامه یکی از ادبا»

یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن
 این مصدر قضا و قدر هادی سبیل
 ای مظهر خدا تو که محبوب داوری
 ظلمت گرفته عالم و تو چون نشسته‌ای
 از کفر و ظلم و جور ستم شد جهان خراب
 یزدان تو را ذخیره نموده برای کی
 با این همه جلال و مقام ای ولی حق
 ای سرّ لم یزل تو مگر رفته‌ای به خواب
 [۲۹] در کربلا اگر تو نبودی بیا کنون
 بنگر ببین که خلق خراسان چه کرده‌اند
 بردند حرمت حرم جدّ اطهرت
 آن صحن و آن حرم که ملک محرمش نبود
 اوّل به روس تکیه نمودند و دعوتش
 تسلیم مسجد و حرم جد اطهرت
 شد سلب دین و غیرت اسلام از این گروه
 زوآر جد خویش ببین ای شه زمن
 تنهای پاره پاره و سرهای بی بدن
 از ذوالفقار صورت، لاکن تو آشکار
 [۳۰] روی زمین ز کفر و ضلالت تو پاک کن
 اسلام شد خراب و نگه دار او تویی
 یا خاتم الائمه به فریاد ما برس
 دستم به دامت نظری کن ز مرحمت
 یارب دعای خسته دلان مستجاب باد
 این دشمنان دین نبی را تو کن هلاک

عالم ز دست رفت تو پا در رکاب کن
 ای منبع مشیّت و مالک رقاب کن
 قایم مقام احمدی، کشف الحجاب کن
 این عرصه را به نور خودت آفتاب کن
 رایات کفر را تو بگردن طناب کن
 برخیز و عالمی تو پر از انقلاب کن
 برخیز چهر خویش برون از نقاب کن
 برخیز یک قدم به خراسان شتاب کن
 بر مردمان کوفی و شامی عقاب کن
 این انتقام از همه شیخ و شاب کن
 برخیز و تو جریده عالم خراب کن
 گردیده جای روس، تو پا در رکاب کن
 کردند سیدی، تو بر آن‌ها عذاب کن
 کردند به روسیان تو بر آنها عتاب کن
 شاهها از این گروه تو خود اجتناب کن
 شد قتل عام و تو نظری ای جناب کن
 این انتقام چون پدرت بوتراب کن
 از لوث کفر عالم امکان ذهاب کن
 اسلام را دوباره تو خود کامیاب کن
 تو دولتی ز جانب خود انتخاب کن
 بهر خدا و جدّ کبارت صواب کن
 غفران نما و تو به غلامی حساب کن
 یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن
 به روس و انگریز خودت سد باب کن

نقل از نمره ۴۳ حبل المتین (مشهد)

پس از آن اقداماتی که روسیان نسبت به صحن و مسجد و گنبد و حرم مطهر نموده، جمعی را هم گرفتار کردند که [۳۱] منجمه آن‌ها میرزا مرتضی خان متولی باشی می‌باشد، و جداً فهرست کتب خانه حضرتی و ذخائر و خزاین متبرکه را دریافت داشتند، از آن بعد یک نوشته از متولی باشی گرفتند بر این که روسیان کمایلیق احترام حرم را نگاه داشته‌اند و متولی باشی را رها کردند، و نیز نوشته به امضای علماء خراسان اتخاذ نمودند بر حسن سلوک و درست رفتاری قشون روسیه در مشهد، و هر کدام که ایا و امتناع از امضای چنین نوشته نمودند فوراً تهدید به قتل و دار کردند و آن بی‌چارگان هم محض حفظ جان خودشان چنین نوشته دادند.

و جنرال قونسل انگلیس تمام این واقعات را دیده و دانسته باید دید که چگونه راپورت این واقعه را به وزارت خارجه انگلستان خواهد داد. میجر سیکس جنرال قونسل انگلیس شخصی است صحیح و درستکار، گمان نمی‌رود که ذره‌ای از واقعات مشهد را مستور دارد.

و در موقعی که روسیان مرتکب آن ذنب لایغفر می‌شدند، جنرال قونسل مشارالیه متألم بود و قبل از وقوع واقعه نیز که به خیالات روسیان پی برده بود تا جایی که مأموریت وی اجازه می‌داد کوشش نمود که چنین واقعاتی پیش نیاید؛ ولی تدابیر ایشان در مقابل قوت و زورگویی روسیان بی‌اثر ماند.

مرکز ظاهرا در وقعه بمباردمان کعبه مسلمین اظهار [۳۳] بیقراری می‌نمایند، ولی حتی بچه‌گان مشهد هم گناه این پیش آمد را به رجال مرکز می‌دهند.

روسیان از دیرباز عاشق کتب‌خانه حضرتی و خزائن و ذخائر و اشیا عتیقه مشهد بودند و به این بهانه به خیالت خویش نائل شدند؛ هر کس در پترسبرگ موزه دولت روس را دیده باشد، پی به این نکته تواند برد؛ چه امروزه زینت موزه پترسبرگ از غارت کتابخانه شاه صفی در اردبیل است.

حالت بهت و سکوت عظیمی اهالی مشهد را فرا گرفته و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد شد ولی عقیده من این است روس‌ها پس از این واقعه چند روزی آرام گرفته، منتظر نتیجه اقدام عالی سیاسی خود خواهند گردید، ظاهر است غرض روس از این حرکات بالاصاله ملک‌گیری منظور نبوده بلکه خیلی عالی تر بوده است.

اتحاد دولتین روس و ایتالی طشت از بام اوفتاده می‌باشد، غرض این دو دولت بیشتر به هیجان آوردن مسلمانان بر خلاف نصرانیت است بلکه با این وسیله مسلمانان به اسم جهاد برخاسته به آزار و اذیت نصرانیان قیام نمایند، و این امر سبب شود که تمام دول و ملل نصرانیه بر خلاف مسلمانان برخاسته، کاملاً حق به طرف حرکات قصابانه روس و ایتالی بدهند، و از این نکته فایده بزرگ برگیرند، و سپس به اقدامات جدی بر خاسته [۳۳] فواید مطلوبه را حاصل کنند.

این بود که در آغاز جنگ طرابلس کشیش بزرگ ایتالیا اعلان نمود که برای اشاعه تمدن، جنگ مقدسی را باید متحمل شد و پاپ روم سبحة خود را به کماندان جهاز بحری برای تیمن و تبرک داد و ایتالیی قمران که بندر قرنطینه حجاج است، محصور داشته و برای هیجان مسلمانان علانیه اشاعه دادند که با بلون‌های

جنگی و قوهٔ نارنجک، خانهٔ خدا و قبر نبی را خراب خواهیم کرد.

از طرف دیگر کشیش بزرگ ایتالی محض تهدید عوالم نصرانیت اشاعه می‌دهد در سنی کانبای آفریقا اسلام به طریق خوفناک پیشرفت می‌نماید و در عرصهٔ ۲۰ سال تمام، مسلمان خواهند شد. لذا پول و آدم‌های زیاد برای جلوگیری چنین وقعهٔ دهشتناکی لازم است، این‌ها حرکات ایتالی بود. حالا اندکی مراجعه به دوست معاهد وی روس بنمائیم.

روسیه در تبریز و گیلان تا آن درجه که متصور بود، مورت حرکات توهین آمیز به اسلام و هیجان مسلمانان شد، آیا حضرت ثقة الاسلام و ضیاءالعلماء مجاهد با روسیان از در جنگ آمده بودند؟ نه، نه بلکه غرض روسیان این بود که شاید از گرفتاری آن دو مرد جلیل القدر رئیس اسلام مسلمانان به هیجان آیند. چون به هیجان نیامدند آن دو بزرگوار را در ظهر عاشورا به دار زدند، و در حقیقت ذره‌ای هیجان مذهبی مسلمین [۳۴] کوتاهی نکردند و همین قسم در رشت و انزلی تمام حرکات شان مبنی بر تهییج حس مذهبی اهالی بود، چون در این دو نکته به قصد خود نائل نشدند، در مشهد مقدس که مطاف چهار صد میلیون نفوس اسلامیّه است، مرتکب جنایاتی شدند که برای هیجان حس مذهبی اسلامیان بالاتر از آن متصور نبود، ولی بی‌حسی مسلمانان یا صبوری آن‌ها روس و ایتالی را به مرام خویش نائل نگردانید. معنی هیجان مذهبی که منشأ اصلی آن‌ها بود در مسلمانان پیش نیامد، از این نکته هم نباید گذشت که همان وقتی که ایتالی قدم به طرابلس نهاد روسها هم در ایران آغاز به این گریه رقصانی‌ها نمودند. چون روسیان را ایقان بود که از این گونه اقدامات اسلام‌سوز در مشهد رضوی مسلمانان به هیجان خواهند آمد؛ حفظ ما تقدم نموده در ممالک اسلامی خویش مانند قفقاز و غیره کاملاً به تحشید عسکر کوشید. پیش از همه دولتین ایتالی و روس قصدشان اضرار به انگلیسان بود که در حقیقت محل سرّی و علنی در اقدامات خود می‌دانند.

مسلم است اگر هیجان عمومی در کلیه مسلمانان عالم پیدا شود ولو از حرکات روس و ایتالی باشد، صدمه‌اش به انگلیسان که دارای رعایای صد میلیون اسلامی‌اند بیشتر وارد می‌آید، به هر حال در هر موقع بی‌حسی مذموم است؛ ولی در این موقع ابراز این بی‌حسی برای مسلمانان ممدوح شده است، چه اگر مسلمین [۳۵] اندک ابراز تعصب مذهبی (نه قومی) با عوالم عیسویت می‌دادند تمام دول اروپا بر خلاف مسلمانان متحد می‌گردیدند. نه تنها حق به روس و ایتالی می‌دادند بلکه منتهای تأیید به آنان در محو اسلام می‌نمودند.

باید گفت که روس و ایتالی در این مقصود هم نایل نخواهند گردید. جای سوختن دل این‌جا است که برای بزرگترین مجرم سیاسی و شرعی مانند امیر افخم دوازده تلگراف از مبادی علیّهٔ تهران به سفارت اسلامبول در رهایی او می‌شود، ولی در وقعهٔ تبریز و گیلان و واقعهٔ اسلام‌سوز مشهد مقدس احدی از مرکزبان را کک هم نمی‌گردد. همین قدر می‌گوییم:

بر تروضع‌های دشمن تکیه بردن ابله‌ی است
پای بوس سیل دریا افکند دیوار را

نقل از نمره ۴۴ حبل المتین

نگارش یک از فضایل موثق مشهد

شرح جگرخراش مصیبت عظمی و داهیة کبری که به اهل اسلام وارد شده است از دهم الی شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ (یا لیتنی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِیاً مُنْسِیاً) و تمام مسلمین [۳۶] روی زمین بخوانند و از غصه جان بدهند و به هر چه اسلام از برای آن‌ها تکلیف معین فرموده، اقدام نمایند و بدانند چنانچه حضرت سیدالشهدا (ع) در روز عاشورا (هل من ناصر) فرمود، امروز حضرت رضا (ع) نیز هل من ناصر می‌فرماید و از دوستان خود طلب یاری می‌جوید، خوب است به گوش دل ندای غربت غریب الغریاء را شنیده جواب بدهند.

خلاصه این است که روز دهم ربیع الثانی هزار و سیصد و سی هجری، دو ساعت به غروب مانده، روس بدون مقدمه از چهار نقطه توپ قلعه کوب به عمارات آستان ملایک پاسبان، از صحنین و گنبد مطهر و مسجد جامع زد و از سه نقطه یورش به چهار بست آورد. با تفنگ و توپ شصت تیره، صد تیره مسلسل، شلیک کنان وارد بست شد. نیم ساعت از شب گذشته وارد صحنین و مسجد گردید. مردم از اطراف فرار کرده پناهنده صحنین و رواق حرم و مسجد شدند. از نیم ساعت از شب گذشته به ضرب توپ مسلسل صحنین مقدّس و مسجد و رواق و حرم محترم حجت خدا هر کس بود یا مقتول و یا اسیر شد، حتی بر حرم مطهر توپ بست. پای ضریح مقدس جمعی را مقتول ساخت که خون آن‌ها در حرم محترم جاری شد. قزاق و سالدات روس کجا! حرم محترم حضرت رضا (ع) کجا، توپ کجا بارگاه امام هشتم کجا؟ [۳۷] ای مسلمانان از شب یازدهم الی حال، صحنین و مسجد و حرم محترم که محل صعود و نزول ملائکه مقربین است (خاک بر سرم) محل آمد و شد قزاق و سالدات روس شده است. زن و مرد روسی با سگ‌های خود روزها به گردش می‌آیند و در حرم محترم گردش می‌نمایند، و صحن مطهر اصطبل اسب‌های قزاق گردیده، آیا صدای غربت حضرت رضا علیه السلام و مظلومیت ثامن الائمه الهدی و بی‌چارگی زوار و مجاورین آن بزرگوار را می‌شنوید؟

آنچه معلوم شده است در ظرف چهار ساعت، قریب ششصد نفر زوار و بومی از زن و مرد صغیر و کبیر در صحنین و مسجد و رواق‌ها و حرم محترم به صدمه توپ و تفنگ بیداد روس، مقتول و اجساد آن‌ها تا سه روز افتاده بود و کسی را راه نمی‌دادند برود آن‌ها را برده دفن نماید و بسیاری را شبانه خودشان در گاری‌ها ریخته، مثل گوسفند برند زیر خاک کردند. باقی را بعد از سه روز حمال گرفته، نقل به قبرستان‌ها شد. آیا به دیده دل نظری به تجاوزات روس به این قبه الاسلام مسلمین می‌نمایید و رقت به حال مظلومیت این امام غریب می‌فرمایید؟ آیا تصوّر نمی‌شود که بعد از این وقعه حرمین شریفین مکه معظمه در مدینه طیبه و عتبات عالیات را به این قسم ملاحظه نمایند و مسلمانان در روی زمین، اذل از یهود گردند.

باری بعد از همه این ظلم‌ها، امروز شش روز است صحن [۳۸] مطهر اصطبل قزاق است. اسب‌های خود را بسته و مسلمانان ممنوع از دخول و خروج هستند. از هفتم ذی حجه ۱۳۲۹ الی محرم ۱۳۳۰ قریب سه هزار سالدات و قزاق روس به خاک خراسان وارد شد، با قورخانه و توپخانه تا غره صفر هر چه خواست

بهانه به دست بیاورد که دخالت نماید. چون مسلمانان ارض اقدس مسبوق مظالم روس در تبریز و گیلان بودند، با کمال متانت از بهانه‌گیری او جلوگیری کردند، چون دید بدون بهانه دخالت ممکن نیست، لهذا از هر طبقه چند نفر بی‌دین‌های روس پرست را به قوه پول با خود همدست و همراه نمود و در اغتشاش شهر نقشه‌ای ریختند.

از طبقه علما نمایان، میرزا ابراهیم رضوی، حاجی میرزا جعفر، سید علی سیستانی، حاجی شیخ اسماعیل قائینی، از اعیان شهر حاجی معاون‌التجار و برادرش حاجی معین‌التجار.

از اهالی آستانه مبارکه غالب‌شان که نمک حضرت رضا آن‌ها را کور نماید و به عقوبت دنیا قبل از عذاب آخرت آن‌ها را مبتلا فرماید که عبرت اهل عالم شوند، خاصه حاجی قائم مقام‌التولیه و دبیر‌التولیه و حاجی میرزا عبدالمجید خادم باشی و زیارت‌نامه خوان‌ها باجمعهم و میرزا عبدالله متولی مسجد جامع. از اهل منبر سید محمد یزدی طالب‌الحق معروف، و شیخ [۳۹] علی اکبر لنکرانی که تبعه روس است و سید محمد علی طهرانی.

از الواط و اشار سید آقا کوچک خبازی، علی اکبر نوغانی و علی آقائی پائین خیابانی و قاسم سار و اصغر بندار بقال، اسدالله کبابی، میرزا حسین سر ستوری معروف هراتی. به دست یاری ایالت خراسان رکن‌الدوله و کارگزار نبیل‌الملک رشتی، مرتضی قلیخان متولی باشی و سردار منظم رئیس قشون.

به این قسم که غره صفر یوسف خان هراتی که مقصر دولت و متحصن به قونسل‌گری روس بود، او را دست‌والعمل دادند که در مسجد میرهوا که جنب قونسل‌گری روس است، چادر بزند و چایی و پلو بدهد به مردم و بگوید ما محمد علی شاه را می‌خواهیم و تمام خرج را قونسل می‌داد. به محض بر پا شدن چادر آقایان سابق‌الذکر، کسان خود را فرستادند و دور یوسف خان را گرفتند. مسجد پر شد. دو روز بعد دستورالعمل داد محلات دیگر هم چادر بزنند. لهذا نایب علی اکبر نوغانی، علی آقائی پائین خیابان، میرزا حسین مسجد ذوالفقار، چادرها زدند و دستگاه چائی و آش از محل مخصوص به آن‌ها داده می‌شد و این‌ها از هر نقطه با جمعیت خود به نقطه دیگر دید و بازدید می‌رفتند و می‌گفتند محمدعلی شاه را می‌خواهیم و در ضمن خواستند علمای مذکور محل جمع شوند.

در بدو امر اسم ختم گرفتن جهت فضل‌الله در مسجد جامع. حاجی معاون بانی [۴۰] خرج شد، مجلس فاتحه گرفت. صاحبان مجلس هم علمای مذکور و اهالی آستانه، خاصه زیارت‌نامه‌خوان‌ها و چند نفر سابق‌الذکر مجلس نشین و طالب‌الحق و شیخ علی اکبر وسید محمدعلی اهل منبر و به طوری همراهی روس خاصه با یوسف خان ظاهر نمود که ستر آن ممکن نبود. از جهت رفع این اتهام یوسف خان را از مسجد میرهوا و قونسولخانه که محل حزب او بود، عذر خواسته و گفت برو و رفت و در ظاهر اظهار کرد که عذر یوسف خان را خواستم که از قونسول خانه برود؛ او هم آمد به مدرسه پایین پا، یک شب ماند. طلاب دیدند مقدمه فساد است او را از مدرسه بیرون کردند که مدرسه جای بزرگی نیست. لهذا آمد میان مسجد گوهرشاد. میرزا عبدالله متولی مسجد، اطاق نشیمن خود را با فرش و لوازمات تفویض به او کرد. فرآش

باشی مسجد را در خدمتگذاری او معین نمود.

سایر رفقای او هم از محلات آمده به او ملحق شدند و همه روزه میرزا ابراهیم و حاجی میرزا جعفر و سید علی و حاجی شیخ اسماعیل و حاجی معاون و حاجی معین قائم مقام و اهالی آستانه با نایب علی اکبر و علی آقائی و قاسم سار و اسدالله کبابی و سایر اشرار محلات که روز به روز بر عده آن‌ها افزوده می‌شد، در اطاق مسجد جمع می‌شدند و دستورالعمل قونسولگری را به اشرار و طالب‌الحق و شیخ علی اکبر و سید [۴۱] محمد علی القا می‌کردند.

آن‌ها در منبر القا به مردم می‌نمودند که محمدعلی شاه نوشته است با چقدر جمعیت می‌خواهم حرکت کنم. چون درست به رسیدن نوشته شما اطمینان حاصل ندارم، به توسط قونسول روس بفرستید تا اطمینان حاصل کنم و فوری حرکت نمایم. مهر خود را بدهید به این مجله بزنیم که بفرستیم به توسط قونسول تا شاه اطمینان حاصل کرده بیاید. هر چه می‌خواستند به دستورالعمل قونسول نوشته و مهر مردم را می‌زدند. چندی مردم را به این مشغول کردند و در ضمن بد به مشروطه و حضرات آیه‌الله در منابر می‌گفتند.

چون مسلمانان می‌دانستند این‌ها همه تحریکات روس است که به این بدگویی مشروطه خواهان به آن‌ها طرف شوند و اغتشاش شود، بهانه‌ای به دست آن‌ها بیاید و دخالت نمایند، تمام ساکت بودند. اشرار چون دیدند به فحش مسلمانان با آن‌ها طرف نشدند، مشروطه را کفر و مشروطه‌خواهان را کافر خواندند. باز دیدند کسی طرف نشد، گفتند هر کس مشروطه است، خوش مباح، مالش حلال است و هر کس را دیدند زدند.

باز آن‌ها جهت حفظ مملکت و قبه‌الاسلام دست از کار و کسب کشیده به خانه‌ها نشسته، بسیاری هم از مشهد رفتند. سکوت طرف، بر جرئت و جسارت آن‌ها افزود و قونسول هم تحریک می‌کرد آن‌ها را به فساد. حتی اکبر بلند که در وقعه میدان توپخانه تهران هرزگی‌ها کرده بعد از فتح تهران فراراً [۴۲] خراسان آمده، از آن زمان در قونسولخانه روس [رفته] و نشان روسی زده است و غالب فساد مشهد به توسط او است. فرستاد قونسول او را، رفت نیشابور، محمد دزد که مدت‌ها است سر راه را گرفته و کارش سرقت است آورد، با اشرار همدست کرد، دوباره رفت ترشیز، حسین و کیل که او هم یکی از دزد‌های نامی است با اتباعش آورد و اطمینان به او داد و با اشرار همراه نمود. دیدند مسجد جای همه نیست. یوسف خان و محمد دزد و حسین و کیل از مسجد رفتند به صحن مطهر، مرتضی قلیخان متولی باشی و قایم مقام و سایر اهالی آستانه چند حجره و یک سراچه تخلیه کرده، به آن‌ها دادند و خان سالار آستانه مبارکه را از پیشخدمت آن‌ها معین کردند، و هر شب شام و نهار آن‌ها را از مال موقوفه حضرت رضا (ع) که متعلق زوار فلک زده و خدام است به آن‌ها از شبی بیست الی شصت مجموعه دادند.

از این طرف مردم مسلمان بی‌غرض، هر روزه به ایالت از حرکات آن‌ها شکایت کردند و دفع آن‌ها را استدعا نمودند. و تمام این مدت در جواب همه وعده اصلاح می‌داد و همه روزه با حاجی معاون و معین و حاجی میرزا جعفر و قائم مقام و کارگزار و متولی باشی به اسم صلح، مجلس می‌کردند و هر چه قونسول دستورالعمل داده بود، به آن‌ها می‌گفت و آن‌ها هم به مسجدی‌ها رسانیده، کار را سخت تر می‌کردند، تا

روز بیستم ربیع الاول که تلگرافات رسمی به توسط قونسول انگلیس [۴۳] رسید که محمدعلی میرزا از خاک ایران رفت. مردم خواستند متفرّق شوند. هر دو روز فاصله، یوسف خان و طالب‌الحق تلگرافی به توسط قونسول روس جهت مردم می‌خواندند که دروغ است رفتن محمدعلی شاه، عن قریب وارد می‌شود. شعاع‌السلطنه با فلان قدر جمعیت وارد قوچان شده است و از این طرف هم هر که را گیر آورده، میان بست، حتی حرم محترم به انواع مختلف او را که گرفته، حبس کرده، چوب زده، جریمه گرفته، آدم کشتند که تو مشروطه‌ای و کافری تا آن که دکاکین بسته و پای زوار بریده شد. کسی جرأت رفتن به حرم محترم نمی‌کرد.

از آن طرف اشرار تبعه روس از گاری چی و غیره تحریک شده و هزاران شلیک می‌کردند، تا آن که سلب امنیت از تمام شهر نمودند، و شب و روز مست شده، اذیت داده و زنده باد محمدعلی شاه می‌گفتند و شب‌ها به خان‌های خارج بست رفته، حتی در خیابان اول شب‌کاری آوردند، و مغازه یکی از تجار را خالی کردند. طلاب مدرسه آن‌ها را شناخته که رعایای روس هستند، ولی جرأت نکردند بگویند. فقط قوه‌ای که از دولت با ملت باقی بود نظمیّه بود که تمام اشرار با او طرف بودند و هر چه از ایالت هم اجازه می‌خواست که اشرار را دفع نماید، ایالت اجازه نداد. از این طرف هر چه پلیس در بست گرفتار می‌شد می‌زدند، حبس می‌کردند، حتی دو نفر را هم کشتند. باز ایالت [۴۴] اجازه طرف شدن نداد، تا روز چهارم ربیع الثانی اشرار عصر از بست بیرون رفته، حبیب نایب کمیسری را وسط خیابان کشتند و حمله به سه کمیسری بردند. از هر کمیسری از مرکز اجازه دفاع خواستند، رئیس هم از ایالت اذن خواست، ایالت جواب داد طرف نشوند، فرار کرده به مرکز بیابند. اشرار هم بی مانع، کمیسرها را غارت و خراب کردند، پلیس‌ها جنازه نایب حبیب را نزد ایالت بردند که تکلیف چیست.

این‌جا باطن ایالت بروز کرد که این دو ماه انتظار امروز را داشت که آن‌چه باطن او بود بروز کرد؛ یعنی قبه‌الاسلام را تسلیم روس نماید. گفت بروید نزد قونسول روس، رفتند پیش قونسول، او هم ایالت را خواست که یا شهر را امن نما یا امن می‌نمایم. آن نامسلمان نوشته داد من عاجزم از امن کردن شهر، خودت امن کن، فوری توپ و قزاق و سالدات فرستاد، اطراف بست را محاصره کرد، و از همه جا مطمئن بود مگر از قوه نظمیّه و یک نفر معاون فرستاد، خائلف نام، جهت معاونت نظمیّه و پرسید موجب چقدر طلب دارید؟ گفتند: دو ماه. بعد از دو روز گفت: پول حاضر است، بیاید موجب بگیری، آن‌ها را در سربازخانه که محل قزاق است برد و تمام براق و لباس آن‌ها را گرفت و بی‌موجب آن‌ها را مرخص نمود.

چون این قوه را هم گرفت، عصر دهم به اسم آن که یک زن به قزاق [۴۵] فحش داده است، توپ‌ها را از اطراف بست به آستان مقدّس بست، و تمام اشرار سابق‌الذکر مسبوق بودند و فرار کردند، مگر زوار و مردمان فقیر بی‌طرف که در خیابان‌ها در مسجد مشغول نماز و زیارت بودند گرفتار و مقتول شدند و چند نفر از سردسته‌های اشرار که دستگیر شدند، مثل سید آقا کوچک و سید محمدعلی و شیخ اسماعیل قائینی و اسدالله کبابی و حاجی حسین خیاط، و بعضی دربان‌ها به وساطت متولی باشی مرتضی قلیخان که گفت آن‌ها بی‌تقصیراند مرخص شدند.

ای امنای دولت و ملت! دقت فرمایید دین را یاری امام غریب را نصرت نمایید، راضی نشوید دولت جابره روس به همراهی یک مشت نامسلمان دین به دنیا فروش به این وقاحت و فضاحت مملکت ایران را بر باد دهند، و قبه الاسلام را این قسم خراب کنند و این قدر هتک و بی احترامی به امام مظلوم غریب نمایند و این مردمان بی گناه را به قتل برسانند و صحن مطهر و ایوان طلای امام هشتم فرزند رسول اکرم [ص] را اسب ببندند، اگر چه به دادن جان است، این بزرگوار را یاری فرمایید، آخر نه شما چشم شفاعت به این بزرگوار و اجداد طاهرینش دارید؟ خداوند تعالی می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ [٤٦]**

کجایند حافظان شریعت؟ کجایند حارسان مملکت؟ کجایند شجاعان ایران؟ کجایند غیرتمندان زمان که بیایند دفع شر این دشمنان دین و اعداء عدو اسلام را که جز هدم ارکان اسلام و محو احکام قرآن خیالی ندارند بفرمایند، و حرم محترم حضرت ثامن الائمه - علیه السلام - را از این ملوثات پاک نمایند، و خدا و رسول و روح مقدس این بزرگوار را از خود راضی فرمایند، چگونه راضی می شوند غیرتمندان ایلات به این اسبابی که خود روس ها چیدند، قبه الاسلام آن ها را ببرند و تصرف نمایند و این قدر هتک و بی احترامی وارد بیاوند.

سی و سه گلوله توپ قلعه کوب به گنبد مطهر خورده که هر کدام به اندازه نیم ذرع شکافته است و هزار گلوله توپ مسلسل زیادتر به آن گنبد مطهر زدند. دیگر حال صحنین و مسجد معلوم است. همت کنید غیرت نمایید اگر در مسأله تبریز دولت و ملت اقدام کرده و جلوگیری نموده بودند، این قضیه اتفاق نمی افتاد.

امنای دولت و ملت بعد این مقدمه، منتظر چه هستند. جان و مال و عیال برای کی و کجا می خواهند؟ اگر امروز از تجاوزات جُند تثلیث به قبه الاسلام مشهد جلوگیری نشود، فرداست خدای نکرده همین کار را در مکه و مدینه خواهند کرد. اگر غرض روس ها، گرفتاری اشرار دست نشانده خودش بود گنبد، مطهر حضرت رضا را چرا به توپ قلعه کوب سوراخ سوراخ نمود، [٤٧] اشرار، بالای گنبد که نبودند، پس معلوم است اصل غرض آن ها خراب کردن گنبد مطهر بوده، چنان چه گلوله های توپ های قلعه کوب بیشتر به گنبد طلای امام غریب وارد آمده است.

در صحن کهنه ایوان عباسی ۱۶ تیر، در مسجد ایوان در حرم ۱۲ تیر، گنبد ایوان مقصوره ۲۰ تیر، سر در ساعت ۶ تیر، سر در نقاره خانه ۳ تیر، گنبد طلای مبارک ۳۳ تیر، در صحن نو سردر سمت خیابان ۵ تیر، سردر آشپزخانه ۷ تیر، ایوان طلا ۳ تیر.

بار خدایا شکست سطوت اسلام	از اثر اختلاف ملت اسلام
کرد خدا امتحان اهالی ایران	داد به ایشان کلید عزت اسلام

نعمت مشروطه گشت ظاهر و افسوس
چون که مسلمان ز کف شهامت و غیرت
اهل خراسان ز فرط جهل و حماقت
با خرد ار بشنود سجیه اهلش [۴۸]
فتح و ظفر شد نصیب لشگر کفار
نالۀ وا غربتا ز شاه خراسان
حیرتم از وضع روزگار و ندانم
نیست به جز اتحاد هیچ دوایی
می‌توانم شمرد غیر مقصر
اوف به تو ای بخت نامساعد ایران
جمله فرومایگان ز غیر بنالد
غیرتم آخر کشد ز غصه و ماتم عالم
در عجبم یا رب از حوادث دوران
ای شه خوبان که غائب از نظرستی [۴۹]
چند کشد انتظار ملت مظلوم
ای فلک علم و آسمان عدالت
بین که زدوند مسلمین ز جهالت
جان به لب آمد ز بی دینتی خلق
فانی گم گشته گفت با دل خونین
کاش نبودی مرا ز چشم نشانی

جهل و غرض شد دلیل ذلت اسلام
داد از این شد نتیجه خفت اسلام
داده ز کف دامن مودت اسلام
می‌نشانندشان ز ملت اسلام
شوکت اسلام رفت و قدرت اسلام
گوش فلک کر کند ز غربت اسلام
چون شود آخر به دهر حالت اسلام
مثمر و نافع برای علت اسلام
عالم و جاهل در این مصیبت اسلام
چند بخوابی که رفت حرمت اسلام
من یکی از ساکنان ملکیت اسلام
ما را کجا است غیرت اسلام
چون کنم اظهار حال عسرت اسلام
کی رسد آخر زمان شوکت اسلام
بهر اظهار تورت برای عصمت اسلام
یکسره نابود شد عدالت اسلام
یکسره از مملکت علامت اسلام
حافظ شرعی نما حمایت اسلام
بار الها چه شد شرافت اسلام
تا شود آگه از این مذلت اسلام

[۵-م-ن-۱-د]

نقل از نمره یکم سال بیستم حبل المتین

یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن
ای مصدر خدا و وصی محمدی
ای منبع قضا و قدر معدن دو کون
بندر به فاسقان که بر باد داده‌اند
دین را فروختند به دنیا هزار حیف
بندر به مردمان خراسان چه کرده‌اند
اندر حریم جد کبارت چه کرده‌اند
تاراج و قتل زایر جدت نموده‌اند
کشتند ز ایران حریم شه رضا
بندر به اهل دین که ز جور و جفای روس
با حیل و بهانه چو روباه آمدند
ناموس مسلمین شده معروض اشقیاء
صدها فتاده زایر مسکین بی کفن
کشتند پیر و طفل جوانان اهل دین
خشکید جمله باغ تمنا هزار حیف
ز آنسان که روس سوخت دل ما ز درد و غم
ای قایم به قسط وجود تو واجب است
اسلام شد ز دست شهها حافظش تویی
برکش تو ذوالفقار علی از نیام خویش
ظلمت فرا گرفته به عالم ز هر طرف

عالم ز دست رفت تو پا در رکاب کن
[۵۰] برخیز زود چهره برون از نقاب کن
ای مخزن اله تو کشف حجاب کن
اسلام راه، شهها تو بر ایشان عذاب کن
زین دشمنان دین تو شهها اجتناب کن
یا قائم الاثمه تو ز ایشان حساب کن
با تیغ خون چکان، تو بر ایشان عتاب کن
لله شهها به گردن ایشان طناب کن
ای مظهر خدا تو به مشهد شتاب کن
آواره گشته‌اند تو رحم ای جناب کن
ضیغم صفت شهها تو برون سر ز غاب کن
[۵۱] ارحمی به حال این همه شیخ و شاب کن
در انتقام قتل، تو چون بوتراب کن
رحمی به مسلمین شه مالک رقاب کن
ای شه ز لطف و مکرمت خود بر آب کن
ای مصدر قضا تو دلش را کباب کن
برخیز و عالمی پر از اضطراب کن
حکام را ز جانب خود انتخاب کن
وانگه ز خون خصم زمین را خضاب کن
لله ز نور طلعت خود آفتاب کن

از ظلم روس، دین نبی خوار و زار شد
 مگذار زین سپس که شود دین حق تباه
 ماییم تلخ کام شها از فراق تو
 با ذوالفقار خون عدو ریز بر ملا
 از بهر حفظ دین نبی ای ولی حق
 روی زمین ز کفر و ضلالت شده است پر
 توفیق خیر ده که رسم من به خدمت
 دست من است و دامن تو ای ولی حق
 سلطان بود غلام درت ای شه زَمَن
 چون روس توپ شربل بست بر مشهد
 [۵۲] به صحنین مقدس از هجوم فرقه طاغی
 هم از توپ کروپ قلعه کوب این جفا کیشان
 ز بانم لال کز خصم مخالف قرب یک هفته
 از این بی حرمتی اندر حریم زاده موسی
 پی تخریب دین کشتند جمعی، جمع از غولان
 ز دست امتان روسیه ای احمد مرسل
 سه تن از مفتیان را بلعم باعور امت دان
 سر از خاک نجف یک دم بر آر ای شیر یزدانی
 شفیعه روز محشر جفت حیدر دخت پیغمبر
 [۵۴] نمی گویم حسین در کربلا شد کشته خنجر
 به تابوت حسن گر بی گمان تیر از کمان آمد

برخیز این جریده عالم خراب کن
 [۵۲] بر روسیان روی سیه، سدّ باب کن
 در کام ما ز وصل خودت شهد ناب کن
 چون مرتضی به عالم امکان ذهاب کن
 خیز ای جناب زود تو پا در رکاب کن
 از عدل و داد باز و را کامیاب کن
 این التجا برای خدا مستجاب کن
 از خویشان مر آن به غلامی حساب کن
 وی را به خادمان خودت انتساب کن
 ربیع دومین، روح الامین در عرش گریان بین
 شهیدان بلاکش را به خون خویش غلطان بین
 هزاران رخنه اندر کاخ سلطان خراسان بین
 به صحن کهنه و نو بسته در ایوان ستوران بین
 خجل عیسی بن مریم، منفعل موسی بن عمران بین
 یکی عجل سخنگو گشت، باقی حزب شیطان بین
 حرم ماوای کفر و کعبه اسلام ویران بین
 دو تن فرمان دهان ملک را فرعون و هامان بین
 بیا در آستان قدس جمعی نامسلمان بین
 نظر بگشا ز جنت یوسف در چنگ گرگان بین
 و یا عباس را اندر کنار آب عطشان بین
 گلوله توپ بر قبر رضا مانند باران بین

خدا را ای امام هشتمین ای قبله هفتم
سراسر سرکشیک و خادم و فرّاش و دربان را
به دور خود شها اشراف و اعیان ولایت را
کنم گر آشکارا قصه این ماتم عظمی
زمین برگشت از جور و ستم ای مهدی قائم
سپس صبر و تحمل ای امام منتقم تا کی
کمر بستند روسان از پی قتل مسلمانان
[۵۵] ولیّ الله اعظم شیعیان حیران و سرگردان
قدم بگذار بیرون ای سلیل حیدر صفدر
بیا سوی خراسان ای قدر چاکر قضا فرمان
ببین شور نشور از شش جهت اندر زمین پیدا
پس از تاراج تاج و تخت با تومان ایرانی
قلم عاجز شد از تحریر هاتف آتش نظمت
طلب فرمود مولای زمن تاریخ این کربت
حکایت مختصر با خامه گفتا طبع سرشارم
تمنا کردم از وی تا سراید نغز تاریخی
[۵۶] بر آر از بحر فکرت سر، رقم کن سال تاریخش

همه انصار و اعوان مستحق نار نیران بین
حضور حضرت یزدان قرین خزی و خذلان بین
به باطن جملگی ابلیس و ظاهر شکل انسان بین
ز اشک غصه خیز چشم من از گریه طوفان بین
تو قسط و عدل را چون ماه کنعانی به زندان بین
ز روی مرحمت یک لحظه بر حال ضعیفان بین
به این بیچارگان یاری زخیل انگلیسان بین
گروهی مبتلای رنج و قومی را پریشان بین
فراز مسند جم حکمران سالار دیوان بین
ز نارنجک مشبک گنبد و اطراف ایوان بین
ملایک نیز در هفت آسمان زین غم در افغان بین
خسارت‌های گوناگون فزون از صد هزاران بین
نه بر جان جهان اندر جنان بر حور و غلمان بین
که او را در خراسان در سخاوت معن و قآن بین
چو من گوینده تاریخ کمتر کس را در ایران بین
به پاسخ گفت این مصرع زایقان ثبت دیوان بین
ز توپ روسی بی‌دین منهدم ارکان ایمان بین

مصائب الرضویه

دوازده بند است که جناب ملک الشعراء خراسانی در فاجعه الیمه خراسان و مصائب وارده بر حرم محترم ثامن الائمه (ع) و مسلمین آن سامان سروده و ما برای ادای فرایض سوگواری به تدریج در نمرات حبل‌المتین مندرج خواهیم نمود.

بند اوّل

اردی بهشت نوحه و آغاز ماتم است
گر باد نوبهار وزد اندرین ربیع
در عاشر محرم اگر کشته شد حسین
باز این مصیبت و این نوحه بهر چیست
[۵۷] تا کی جهان به کشتن آزادگان جری است
در آخر الزمان چه غمی داده است روی
گوئی در اهل فرش بود ماتمی عظیم
یا خود عزای تازه و سوگ دوباره‌ای
پیغمبر خدای چرا نوحه می‌کند
شاه رضا شهید خراسان غریب طوس

ماه ربیع نیست که ماه محرم است
همچون محرم از چه جهان غرق ماتم است
در عاشر ربیع چرا دل پر از غم است
آن نوحه و مصیبت دیرین مگر کم است
تا کی فلک به خواری پاکان مصمم است
بر شیعیان که بر همه غم‌ها مقدم است
کافغان و شور و ولوله در عرش اعظم است
این مه برای آل محمد فراهم است
گوئی به یاد قبر سلیل مکرم است
که آتش به قلب پاک وی افکنده توپ روس

بند دوم

شاهی که خون کند دل احباب غربتش
جور غریب مایه اندوه و کربت است
محصور شد ز خیل عدو در گهپی که بود
[۵۸] آن آستانه‌ای که خدا کردش احترام
صحنی که داشت قیمت جان‌ها غبار او
سورخ شد ز تیر جفا پیکری که بود
غلطید در دماء شهیدان تنی که بود
دریای قهر حق ز چه رو موج زن نگشت
ای حجت خدای ز غیبت برار سر

پرخون شد از جفای بد اندیش تربتش
جور از پس وفات فزون است کربتش
خلق دو کون در کنف لطف و عزتش
دردا که توپ روس بر انداخت حرمتش
نعل سمند حادثه بشکست قیمتش
پشت نهم سپهر کمان بهر خدمتش
آب حیات ریزه‌خور خوان نعمتش
زین کینه‌ها که رفت به دریای رحمتش
بنگر که با خدای چه کردند و حجتش

بر پای شد قیامت کبری چه خفته‌ای؟

بیدار گشت فتنه چرا رخ نهفته‌ای

بند سوم

تعجیل کن که فتنه آخر زمان رسید

ای حجت زمان دل ما به جان رسید

ای حجت خدای بیا که امتحان رسید

دزدان شرع، لاف دیانت همی زنند

هنگام فتح و زندگی جاودان رسید

[۵۹] دین زین شکست‌های پیاپی زد دست رفت

بر ما ز دستبرد اجانب زیان رسید

اسلام از تناول اعدا ز پا افتاد

آن سیل فتنه‌ای که به هندوستان رسید

قصد خراب کردن ایرانیان نمود

یا خود چه لطمه‌ای به سریر کیان رسید

خود می‌نگویم این که به ایران چه می‌رسد

بر این مصیبتی که بر اسلامیان رسید

ای پیشتاز لشگر اسلام در نگر

افغان و شور و غلغله بر آسمان رسید

بنگر که از زمین خراسان ز جور روس

خون‌های کشتگان جفا تا میان رسید

بنگر که در میان شبستان جد تو

از چارسو بر آن تن بهتر ز جان رسید

بنگر که از ضریح رضا تیر آتشین

آتش به قلب احمد مرسل زدند آه

بر آن ضریح توپ مسلسل زدند آه

دیوان ملک الشعراء ج ۱، ص ۲۳۵

[۶۰] مکتوب خراسان

سابقاً حالات را مفصلاً نگاهشته عرض نمودم که از رؤسای اشرار سوای طالب الحق کسی دستگیر نشده، و بعضی‌ها هم که در میان اسرا بودند، تاجریاشی روس عیناً آن‌ها را مرخص و بی‌تقصیر آن را به حبس فرستاده، و نوشته می‌خواستند که به مال آستانه و خزانه حضرت و کتاب خانه و به جواهرات ضریح دست نخورده است. آن‌ها هم خواهی نخواهی نوشته‌ای که بدو مرتضی قلیخان متولی باشی مهر کرده بود امضا کرده مرخص می‌شدند.

متجاوز از چند کروار مال تجار و کسبه و زرگر و فیروزه تراش به تاراج رفت و سالدات روس یک سر فیروزه یا یک توپ برگ را به دیناری یا سیگاری مبادله می‌کردند. اموال حضرتی از جواهر و کتاب‌های خطی و قرآن‌های خطی و غیره و شمشیرهای سلاطین هند و سرطوق مکمل به انواع و اقسام جواهر در بالای ضریح مطهر^۱ قالیچه‌های ابریشمی و قالی‌های زرباف و قدّاره قطب شاه هندی و جیقه‌های مروارید

و غیره که بالغ بر دویست کرور ایرانی یا سی کرور روپیه هند در بازارهای پاریس به قیمت خواهد رسید، تمام‌اش شب یازدهم مفقود و ناپدید شد.

اما یوسف خان محمد بعد از آن که مدتی تربت، ترشیز [۶۱] و نیشابور و غیره را چاییدند به سمت سیستان خیال حرکت داشتند و در عقب آن‌ها هم همه جا سالدات و قزاق رهسپار و در حدود بیرجند از وزیر مختار روس تلگراف آمده که تخطی از ترتیب قشون روس نمایند؛ بعد از چندی محمد به طرف نیشابور و یوسف خان به فریمان مراجعت کرده و بربری‌ها یوسف خان را گرفته به خازن الملک نائب الایاله اطلاع داده، آن هم یک طاقه شال برای رئیس بربری‌ها با چند سوار برای آوردن یوسف خان به مشهد فرستاد. قونسول روس از ترس استنطاق یوسف خان نوشته‌جاتی که به مهر دولت روسیه برای برهم زدن امنیت مشهد داده بود، علناً ممانعت از ورود او به شهر کرده، چند نفر سالدات برای جلوگیری فرستاده و ضمناً پولی برای بربری‌ها فرستاده بود که او را به خاک روسیه فرار دهند؛ ولی بربری‌ها منتهای صداقت و تعصب مذهبی به خرج داده او را تسلیم سواران دولت ایران نمودند.

قونسول انگلیس در این یک مورد خیلی ایستادگی کرد که یوسف خان به شهر بیاورند، ولی چهل نفر ترک قفقازی بین راه، کوهی را سنگر کرده و دو سه نفر از مأمورین یوسف خان را مقتول و مجروح نموده آنها هم ناچار یوسف خان را در بین جنگ گلوله ریز کرده و نعلش او را به مشهد آورده، به دار آویختند. نقصانات جانی که از روی تحقیقات معلوم شده از این قرار است، از اهالی شهر مشهد دویست [۶۲] و هفتاد شش نفر، از اهالی اطراف مشهد ۱۷۳ نفر، از زوار بربری و هندوستانی و غیره از قفقازی و افغانی و بخارائی و غیره ۳۴۰؛ از زوار سائر بلاد ایران ۳۷۲ نفر مقتول شدند. من جمله جسد ۳۰۷ نفر به دست آمده، اجساد سائرن را در شبانه در گاری‌ها کرده به خارج شهر برده‌اند تا معلوم نگردد.

مجروحین ریخته معلوم می‌شود عده‌شان بیش از این‌ها است و از ترس جان‌های خود به تداوی مشغولند، فعلاً به ظاهر، شهر و حرم در قبضه ایران است، ولی در باطن آنچه روس‌ها می‌خواهند می‌کنند. مرتضی قلیخان متولی باشی نماینده حزب اعتدال در مجلس و نائب مخصوص والا حضرت نیابت سلطنت، هنوز هم به تولیت برقرار است و محل شماتت خودی و بیگانه شده که چرا نوشته رضایت نامه به روس‌ها دادی؟ او جواب می‌دهد که اگر نمی‌دادم مثل ثقة الاسلام به دارم می‌فرستادند. تمام خرابی‌ها را متولی باشی نمود و می‌گویند از مرکز مأمور بوده است؛ ولی عقیده ما این نیست، چه او را شخص خودرأی و خود پسند و نفع پرست می‌پنداری. در این غارتگری یک مبلغ هنگفتی هم به کیسه متولی باشی رفته و عن قریب است برای فروش آن‌ها به سیر و سیاحت اروپا رهسپار آیند. [۶۳]

افسوس علاج درد پنهانی ما
صد حیف که چاره پریشانی ما
در دست کسانی است که پنداشته‌اند
آبادی خویش را ز ویرانی ما

مکتوب مشهد

تازه اعلانی اشاعه یافته که الزام به اهالی خراسان می‌دهد، لازم آمد برای دفع الزام واقعات را تذکاراً تکرار نمائیم. فتنه روسیان در خراسان بر سیل اختصار که بر تمام اسلامیان معلوم می‌باشد: اُولا یوسف خان هراتی را که حال او اظهر من الشمس و آبین من الامس است، مقصّر دولت و ملت و خائن و فتنه‌جو که هم خلائق مطلع بوده‌اند و اخبار نویس روس‌ها فراری و هر روزی متحصن و نجاتی پناه آورده، عاقبت چندی قبل به آستانه مبارکه رضویه آمده، و از طرف حکومت تولیت سابق امر شد که او را در مجلس آستانه حبس و توقیف نمایند.

چون حین تحصنش به آستانه به امر مخفیانه جنرال قونسول روس در مدرسه میرزا جعفر که واقع در صحن عتیق است، در حجره و اطاق طلاب ترک قفقازی‌ها که رعیت روس می‌باشند، متحصن [۶۴] بود، طلاب ترکیه قفقازی مانع از گرفتن یوسف خان شدند. تولیت آن زمان که جناب صدرالملک بود، امر نمود به جماعت خدام و فراشان و در آستانه مبارکه که بروند یوسف خان را گرفته ببرند به محبس آستانه که استنطاق از جهت محرک او شده، مجازات شود.

فوری قونسول روس مطلع شده، یک صد قبضه تفنگ ته پر با فشنگ فرستاده و عده‌ای هم از ترک‌های گاری چی به کمک طلاب ترک و یوسف خان فرستاد، قدری درب مدرسه زد و خورد بین دربان و طلاب و خدام شده، فوری حکومت، تولیت را از گرفتن یوسف خان منع نمود. اهالی آستانه مشاهده نمودند باعث فتنه بزرگ خواهد شد صرف نظر نمودند. پس از چندی او را قونسول خانه خودشان برده پناه دادند و در این مدت چند ماهه معاهداتی با او نمودند و دستورالعملی به او داده تا زمانی که محمدعلی میرزا سلطان مخلوع را به جهت انجام مقاصد خود به استرآباد وارد نمودند آن وقت قدری پول به یوسف خان دادند و گفتند به اسم آن که ما سلطان خود را می‌خواهیم که محمدعلی میرزا باشد و حرکت کن، یوسف خان را هم متحصن مسجد قریب ارگ دولت نمودند، پوش و خیمه بر پا نموده و جمعی را اطراف خود از ترک‌های خارجه روسیه و قدری اشرار شهری بدو جمع نموده و صدای زنده باد محمدعلی شاه بلند نمودند. [۶۵]

دارم عجب که از چه نبود اندران میان	نفسی ز روس یا تنی از تابعین آن
ای روس! کس مگر به تو آهنگ جنگ داشت	یا آستانه لشگر و توپ و تفنگ داشت
اشرار جیره خوار تو تعلیم از تو بود	شیپور و طبل و اسلحه و سیم از تو بود
اسب جفا به پیکر اسلام تاختی	نرد دغا به مشت کر و کور باختی
با سنگ و چوب و آجر تو جنگ داشتی	نیکی برای خویش به عالم گذاشتی

و بیرق که سنجاق باشد، نقش بر پارچه او نموده، زنده باد محمدعلی شاه قاجار. کم کم فساد های و هیاهو بلند شد. به جهت حمایت روس حکومت نتوانست او را خارج کند، لکن قونسول انگریز در مقام رفع این فساد برآمد؛ ظاهراً او را طرد نمود و روانه صحن مقدس جدیدش ساختند، و علی‌الاصول منات و پول و فشنگ به جهت آن‌ها داده و استعداد جماعت لور را زیاد نمود و خفا هر شب آدم خود را از قونسول خانه می‌فرستاد و بعضی اوقات مشهدهی اکبر طهرانی که مقصر و فراری از طهران بود و دولتیان امر به گرفتن او نموده، آن هم متحصن به قونسول خانه روس‌ها بود، روانه می‌نمودند که محمدعلی شاه را اگر استشهد [۶۶] نوشته که ملتیان تماماً او را به سلطنت می‌خواهند، به قانون فوری او را حرکت خواهیم داد. آن‌ها یک طاقه چهل‌واری دادند اولاً خود متحصنین و بعد به اجبار بعضی ملتیان را که نوشتند و مهر نمودند. علاوه سالدات و قزاق‌های روس را وارد مشهد می‌نمود، اولاً شجاع‌السلطنه حاکم قوچان تلگراف نمود تکلیف چیست در خصوص جلوگیری لشکر روس از طهران؟ تلگراف شد از دولتیان که متعرض آنان نشوید و بعد از ورود منازل به آن‌ها میهمان داری نمایید. لذا این جماعت لشکر روس با اجلال و کبکبه و افتخاری وارد می‌شدند، متعمداً از دروازه بالا خیابان هر دسته که وارد می‌شدند هشت و شش از آن توپ قلعه کوبی و شربل و کری‌های اسلحه وارد می‌کردند و صداهای نو هم انداخته که زنده باد نیکولائی امپراطور، زنده باد محمد علی. علاوه مدت هشت نه سال است متصل اسلحه حربی و توپ مسلسل و گاری‌های تفنگ و فشنگ وارد به مشهد می‌آید، احدی به ملاحظه خاطر و گمرکات ایرانی نمی‌شده، خصوصاً این سه چهار ساله اخیر در ملاء با گاری وارد بانک استقرای روس که در بازار قریب به آستانه مبارکه می‌باشد می‌نمود. علاوه چهار عراده توپ قلعه کوبی در کوه معجون یک فرسخی شهر که مسلط بر تمام خانه‌های شهر مشهد است سوار نمود. دهنه توپ به [۶۷] طرف شهر، و اطراف شهر را هم توپ نصب و سوار نمود از هر سمت، واحدی از دولتیان اعتراض نمی‌کردند که با که جنگ دارید و طرف شماها کیست که منع و جلوگیری نماید، و از طهران هم توصیه و سفارش ترضیه قلب مهمانان متصل تلگراف می‌آمد.

خلاصه مشاهده نمودند مملکتی است در کمال امنیت و سکونت و خلق فقیری و تسلیم به هر نوع تجاوزات نماید، تمکین دارند، لهذا به مقصود خود با این جمعی اشرار که در صحن می‌باشند نتوانند رسید، امر نمود و رسانید به حضرات ترک‌های قفقازی که اغلب آن‌ها فراری و قاچاق وارد ایران شده بودند و اشرار بودند که شب‌ها برون با نردبان و طناب‌ها به داکین و خانه‌های مسلمانان خصوصاً آقایان و روساء مملکت و اموال آن‌ها را در گاری می‌بردند. هرج و مرج ظاهر شد و امنیت از سکنه رفت و سپس حکم نمود و اعلان داد که هر کس به قدر قوه و استعداد ولو به فروش اساس البیت بود آلات حربیه خصوصاً تفنگ و فشنگ خرید و اگر داشت ظاهر نمود.

هر شب چندین هزار فشنگ و صدای تفنگ از جمیع خانه‌های مشهد بلند می‌شد که زنان و اطفال خائف و ترسان و مردان امید به حیات خود نداشتند و کسی خواب نمی‌رفت.

باز هم به ملاحظه مقصود [۶۸] و غرض فتنه جوئی، خود قونسول تجار و کسبه قفقازی را محرک شد که در قونسول خانه روس متحصن شوند که تأمین می‌خواهیم. آن وقت به حکومت سخت گرفت یا آن که تأمین

بده مملکت را خصوصاً اموال خارجه را و یا واگذار کن به ما تا شهر را امن کنیم.

حکومت هم به طهران تلگراف نمود جواب از مرکز آمد که از حکومت معاف هستید و شهر را به حضرات روس‌ها و قونسول واگذار [کنید]. آن بدبخت هم حسب الامر واگذار نمود. پس از آن که امر راجع به خود او شد اعلانی نوشت و در معابر چسبانید که هر که آلت حربیه و تفنگ دارد در ظرف مدت ده روز بیاورد به قونسول خانه روس بسپارد و قبض بگیرد، و هر کس نیاورد پس از مدت ده روز مفتش می‌فرستیم در خانه‌ها، اگر در خانه‌ای تفنگ یا شش لولی بیرون آید اموال خانه را تاراج و صاحب خانه مجازات سخت خواهد شد. بی‌چاره مردم از یک طرف امر نموده مستحفظ خانه‌های خود باشید، هر کدام به قدر قوه تحصیل اسلحه نموده‌اند. اعجب امور آن است که جمیع اطراف شهر را توپ و سالدات و قزاق فرستاد و یک طرف را به جهت اشرار متحصنین صحنین باز گذارده و آن‌ها را فرار داده که یک نفر از اشرار کشته نشده است و جمیعاً فرار نموده‌اند و مردم بی‌گناه را شهید نمود [۶۹].

بالجمله از خوف و ترس، هر کس آنچه حربیه و اسلحه و تفنگ داشت به قونسول خانه تحویل داد. پس از گرفتن تمام آلات حربیه و اسلحه از اهالی استانه و اهل بلد، آن وقت سرباز و پلیس را امر نمود بیائید موجب عقب افتاده خود را بگیرید و مشق کنید. پس از حضور، امر کرد تفنگ‌های خودتان را با فشنگ کمرهاتان بگذارید. آن‌ها هم اطاعت نمودند. پس از آن امر نمود که سالدات جلو آن‌ها را گرفته تفنگ به روی آن‌ها نگاه داشته، آن وقت تفنگ آنان را ضبط نمود بعد فرستاد، توپچی‌ها را آورده حبس و توپ‌های ایرانی را نیز ضبط نمود و دو سه عراده توپ‌ها را جلو باغ خونی به طرف شهر سوار نمود.

پس از آن که از هر جهت آسوده خاطر شد، سالدات و قزاق خود را فرستاد، اطراف آستانه را گرفتند و بدون اذن بالای خانه و عمارات مردم رفته و توپ مسلسل سوار نموده با قزاق و سالدات در جمیع شهر در خانه‌ها و کاروان سراها و مدرسه‌ها با توپ‌های مسلسل بر مردم گماشتند که راه عبور و مشرف شدن حرم و مسجد مسدود بود، و در اطراف شهر و دروازه‌ها تا نیم فرسخی توپ سوار نمودند که احدی از خارج و داخل ممکن نبود عبور کند. آن وقت دست بسته خلائق بی‌تقصیر و گناه و همه مطیع و فرمان بردار، به ساعت ده روز دهم ربیع الثانی، توپ بست به آستانه مبارکه، و شاهد بر این احوال این است [۷۰] که یک نفر سالدات و قزاق کشته نشد و آلات حربیه را از تمام گرفته و مردم یک تفنگ نداشتند که با او طرف شوند و زوار و مجاور و بی‌گناه و بی‌تقصیر را در حالت عبادت و نماز شهید نمودند و تمام گنبد مطهر و صحنین و توی حرم محترم تا آنکه ضریح مقدس و قبر فرزند پیغمبر و ایوان‌های مسجد و صحن و مناره‌ها و مأذنه‌ها و سردرها را تمام خراب و مشبک و منهدم نمودند.

در چنین حال و این وضع مردم خراسان چه کنند و چه تقصیر دارند. **اسلامبول، مطبعه شمس**